

بنام خدا

مجموعه شعر جاودان

شاعر : خداکرم صبارخ

نشر : مدیر فلاح

سرشناسه	: صبارخ، خداکرم
عنوان و نام پدیدآور	: مجموعه شعر جاودان / شاعر خداکرم صبارخ.
مشخصات نشر	: گرج: مدیر فلاح، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۶۲ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۹۸۱-۷۸-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian poetry ۲۰th century
رنددی کنگره	: ۱۳۹۵ PIRA۱۳۱ / ۲۳۴۴م.ب.
رنددی دیویی	: ۸۱۵/۲۶
سماری، بشناسی ملی	: ۴۴۷۹۰۶۳

نام کتاب : مجموعه شعر جاودان
 شاعر : خداکرم صبارخ
 ناشر : مدیر فلاح گرج
 نوبت چاپ : اول ۱۳۹۵
 تعداد صفحه : ۶۲ص
 شمارگان : ۱۰۰۰
 ناظر فنی چاپ : سعید بهروان
 چاپخانه و صحافی : انتشارات مدیر فلاح
 قیمت : ۶۵۰۰۰ریال
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۹۸۱-۷۸-۸

مرکز بخش : انتشارات مدیر فلاح

نشانی : گرج، چهارراه هفت تیر، لاله یک، پلاک ۱۴، ساختمان نیکو، ط-اول، واحد ۱
 همراه : ۰۹۱۲۱۵۰۷۶۳۶ تلفن : ۰۲۶-۳۲۷۱۹۳۷۶

Email : r.modirfallah@yahoo.com

مقدمه مولف

شیرین ترین خاطرات تمام عمرم تا امروز ۱۳۹۰ در تاریخ یک دی ماه ساعت ۱۰ صبح برای کوهنوردی در کوه های اشترانکوه تنها بودم که نماء کوچکی دیدم و کنجکاو شدم نگاهی بکنم وقتی که وارد غار کوچک شدم بالای آن ها یک تخته سنگ بود که آن هم سنگ پوش و روشن بود در یک سری سن بالای تخته سنگ پلنگی خوابیده بود که پشت به من بود قسم به پروردگار کوچکترین ترس بر دلم راه ندادم و یواش و بی سر و صدا برگشتم و راهم را ادامه دادم و نیم ساعت بعد ساعت ۱۰:۱۰ صبح هوا آفتابی و گرم بود یک غار کوچک دیدم که به اندازه کله آدم سوراخ داشت که مار نیمه سفیدی که زیر شکمش تمام زرد بود و شاخ داشت دم غار خوابیده بود و من بالای سر آن تماشا می کردم که مار بلند شد و به غار رفت در همان روز ترسی نداشتم فقط می خواستم مار را تماشا کنم که مار همان من راهم را ادامه دادم تا ساعت ۲/۵ بعد از ظهر به بالای کوهی رفتم که ۵ - ۱ تا سنگ به هم چسبیده بودند و زمین تازه کنده شده بود وقتی نگاه کردم جای پای خرسی را دیدم پس از این که جو رفتم به نفس خرس چنان بد بود که نزدیک بود خفه شوم که متوجه شدم خرس در ۵ متری من قرار دارد بدون دست خالی بودم برگشتم و از خرس فاصله گرفتم و باز هم کوچکترین ترسی به خودم ندادم از این که از صبح تا آن ساعت بودم نام محمد (ص) چون بر زبانم بود دلم قرص و محکم بود و همش در دلم صلوات می فرستادم و نزدیک غروب از کوه برگشتم به سمت خانه در تمام عمرم شیرین ترین خاطراتم همین بود و بقیه تلخند تا به امروز که در یک روز در فاصله ۵ ساعت این ۳ اتفاق در همان روز برای من افتاد و نه من ترسیدم و نه آن ها به من حمله کردند و من در همان کوه به سمت چشمه رفتم و نماز شکر خواندم ساعت ۴/۵ بعد از ظهر والسلام.